یعنی خواص را طریقه یعنی قیاماً این باشد که قایم اند یعنی بتوجه باوامر الهی و قعوداً قاعد اند یعنی باز ایستاده از مناهی سنانی علی جنوبهم
بر جانب اند و مجتنب از مخالفت امر و نهی پادشاهی قشیری گوید قیاماً ایستادگانند بر آستانهٔ خدمت و قعوداً نشستگانند بر بساط
قربت و علی جنوبهم آسودگانند در بارگاه وجد حال یا قایم اند در مقام روح بمشاهده و قاعد اند در محل قلب بمکاشفه و تکیه زده اند بر عطیات
گوناگون و تمونات نفس بمجاهده صاحب بحر الحقایق گوید که قایم اند بعبودیت آنکس که قیام همه باوست هو قایم علی کل نفس بما کسبت و قاعد اند
بمجالست با من لطف آنکس که این ملاطفه وعدهٔ اوست انا جلیس من ذکرنی و علی جنوبهم برای ترک آن حسرت و زرع آن رشت (?)
که یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله یا قایم اند بصفات حق در مقام مشاهده و قاعد اند یعنی قایم بصفات نفس خود در وقت معامله و علی
جنوبهم راضی بر جهتی که ایشان را جنب کند یعنی بران دارد یا قایمند در مشاهدات ربوبیت و قاعد اند در اقامت خدمت و تکیه زده اند بر بخت
زلفت و محققی گفته که قیاماً اشارت بطایفهٔ سابقانست که قایمند در صورت باحکام شریعت و در معنی باسرار حقیقت و قعوداً عبارت از
مقتصدانست که اگر قیام ایشان در اقامت شرایط سلوک بمثابهٔ اهل سبقت نیست اما تکیه زدگان بر اجع غفلت و درمیش اند و علی جنوبهم
نشانهٔ ظالمانست که نه در صف خدمت ایستاده اند و نه بر آستانهٔ عبودیت نشسته و هر یک از ایشان از نوع ذکریست چنانچه در کشف الاسرار
آورده که ذاکران سه طایفه اند یکی آنکه بزبان کند و دلش از آن غافل این کس ظالمست که نه از ذکر در وی اثر نیست و نه از مذکور او را خبری دیگری حق را
بزبان ذکر گوید و بدل حاضر بود این مقتصد است و او مزدور و از طالب ثواب و اخبری حساب بشد سیم او را بدل یاد کند و زبان او ازان در خل (?)
نی و دل از یاد حق پر جوش و زبان از گفتن حرف خاموش من عرف الله کل لسانه این مرد سابق است که زبانش مرده گشت و ذکر در او ذکر
دل و در سر معرفت و مهر در سر نور جان در سر عیان شد و عیان از بیان و پیر طریقت فرماید که ذکر نه همه آنست که بر زبان داری ذکر حقیقی آنست
که در میان جان داری بیت ذکر نی شور و شغب در بستن است ذکر در مذکور خود پیوسته شستن است هر که در مذکور گم شد ذاکر است غایت
از خویش او حاضر است بعد از تعریف ذکر اولوا الالباب بیان فکر ایشان میکند و میفرماید و یتفکرون و اندیشه میکنند از روی اعتبار و استدلال
فی خلق السموات در آفرینش آسمانها و آنچه در آنست و الارض و در آفریدن زمین و آنچه بر آنست تا این اندیشه ایشان را راه نماید بصانع قدیم
و مبدع حکیم ای عزیز استدلال الخلق بر خالق نه بر نسبت مماثلت بلکه بطریق مخالفت باشد پس بحدوث این محسوسات بر قدم خالق اطلاع توان
یافت و بکمیت و کیفیت اینان بر تنزه هست و تقدس او از کمیت و کیفیت استدلال توان کرد بیت ز کمیت که ای کمتر از کم ز استخبار کیفیت
بران ذرم نمی گنجد در رهو (?) چونی و چندی ز پستی بشد بیچاره بندی نکته در تقدیم ذکر بر فکر آنست که ذکر مفتاح و ذکر ابواب فکر میگشاید بیت
ذکر کو تا فکر و بالا کند ذکر گفتن فکر را والا کند این قدر گفتم تو باقی فکر کن فکر اگر جامد بود رو ذکر کن ذکر آرد فکر را در جست جوی فکر چون فسرده
شد رو ذکر کن صاحب ولی از سلمی سوال کرد که الذکر افضل ام الفکر شیخ فرمود که در آن حالت مستغرق دریای ذکر بوده و بوشته (?) خود گوی
حقیقی از ورای پردهٔ ذکر برون جلوه نموده جواب داد که ذکر فاضلتر است بجهت آنکه ذکر صفت حق است فاذکرونی اذکرکم و فکر صفت خلق
و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ای عزیز فکر غفلت را ببرد و در دل چشم بیدار و جلاء قلوب بخرفست (?) و نور ایمان بفکر
اما الفکر باید که در امور اخروی باشد نه در مهمات دنیوی و در معرفت صفات ربانی بود نه در طلب ذات سبحانی و خود بچگونه بقدم فکر کی

سراپردهٔ شناخت ذات احدیت توان گشت که ساربان مناهج دانش و منازل ادراک بشری از مشاهدهٔ کاخ کش برگسیده و برگشته اند پس اشارت این بر
باعار خان برمینو الست که شما از مرایای مصنوعات عکوس انوار صفات مشاهده نمایید و با قوام افکار گرد در معرفت ذات مپویید
در آلا فکر کردن شرط راهست و لی در ذات حق محض گناهست چه درین مرتبه حاصلی بجز حیرت نیست و ازین رو بر لفظ (?) کار که و
بیت همه چون حلقه بر در ماندگانند همه در کار خود درماندگانند زهی دردی که درمانی ندارد زهی راهی که پایانی ندارد و کنه ذات حق بهیچ وجه
کس را معلوم نشود و غیب هویت مطلقهٔ او بهیچ حال مدرک و مفهوم نگردد و لا یحیطون به علما پس توبه فکر در آن و مشغولی اندیشه بران طلب
محال و تضییع وقت و حاصلست در حریم طواف صفات داد سعی بباید داد و آرزوی محرمیت حرم ذات بر طرف باید نهاد و در مثنوی
گوید بیت چون کس نرسد بوصل خواه ای دل تو هم رسی چند کشی آه ای دل می پنداری که ره توان برد هیهات هرگز نتوان برد بدین راه ای دل
سلمی گفته که مراد از تفکر درین آیه فکر کردنست در صفات حق نه در محدثات که اگر در آن فکر بایستی گردید پس گفتی که و یتفکرون فی السموات
والارض و فکر دو نوعست کامل و غیر کامل آن بود که حق را بیند و همه اشیا را بدو قایم داند و غیر کامل آنکه نظر بر اشیا افکند و از آن بر حق
استدلال کند در حقایق القرآن آورده که نشانهٔ عقل صافی دو چیز است یکی ذکر در همه حال یذکرون الله قیاما و قعودا و دوم فکر در مبدعات
حق بجهت استدلال و یتفکرون فی خلق السموات و الارض و فکر اشتغالست از معرفت بتحقیق و از صورت بمعنی بلکه مطالعیست از انوار غیبی که
سینه را بنور حضور منور دارد و جذبه ایست از عالم غیبی که سالک را از حضیض غفلت باوج حکمت بر آرد بیت فکر ازین خانهٔ ذوات کشد
سوی سراپرده ذات کشد و لوله دل رگ جان گیرد جذبهٔ مقصود عنان گیرد فکر بخوه طاعت برد و دام طاعت بی فکر کار بست
ناتمام صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت صلعم فرموده که هر روز از برای یونس مثل عمل اهل زمین باسمان می بردند و مغز کار این
بر تفکر در امور الهی نبوده باشد که عمل دلست چه یک کس قادر نباشد که اگر بجوارح مانند عمل همه عالمیان تواند کرد و از ینجاست که ابن عباس رضی
میگوید دو رکعت نماز سبک که بالتفکر گذارند بهتر از طاعت شبی که با دل غافل بروز آرند تفکر ساعة خیر من عبادة سنة در آثار آمده که یکی از
کسی در بنی اسرائیل سی سال عبادت کردی و عبادت او پسندیده و پذیرفته بودی فرو ش قدرت سایه بانی از سحاب بالای سر وی بر افراختی
تا همه کس آن علامت قبول طاعت او را بشناختی شخصی سی سال بقدم مجاهده بپایان عبادت بمود و سلطان اثر نشانهٔ قبول بر سر
وی ننمود بیچاره از خوف حرمان و دهشت رو برجوع بمادر نمود و کیفیت حال بعرض رسانیده استعلاج آن درد ازو درخواست مادرش گفت
شاید که درین مدت از تو قصوری در بندگی و فتوری در وظایف سر افکندگی واقع شده باشد که موجب حرمان و سبب خذلان
همان تواند بود جواب داد که چندانچه برید اندیشه سفیر خیال را باطراف و جوانب سیر تمام برین گونه صورتی ظاهر نشود آن شخص گفت
هیچ شاید که نظر بر آینهٔ سیمای فلک انداخته باشی و صورت اعتباری در آن مرات مشاهده ننموده و غرایب مصنوعات و عجایب مبدعات نظر نموده
باشی و در قدرت مبدع و حکمت مخترع فکری ظهور ننموده گفت آری در هیچ وقت که این صورت وجود گرفته باشد زموده پس این شامت بسبب
این شامت بسبب عدم تفکر است در دلایل قدرت نه دانسته که دیده برای دیدن آثار صنایع بنمود داده اند و سلطان دل از جهة تفکر در احوال
بدایع مملکت بدن فرستاده تو دل و دیده را از کار ایشان معزول میسازی و میخواهی که کمند آرزو بر قصر مراد افکنی بیت

Copyright © King Saud University